

# حقّ جسم بر انسان

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



## حقّ جسم بر انسان

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

امری بدیهی است که آدمی به این دنیا تعلق ندارد. نام "دنیا" فی نفسه گویای دنی و پست بودن آن است و لذا برای روح انسان که مقامی بس والا دارد و مقصد از خلقت محسوب می‌شود، جایگاهی مناسب نیست. اما، برای طیّ مراتب و وصول به مقصود، که مقدرات الهی برای او است، ناچار، به اراده حق، به این عالم می‌آید تا به سعی و کوشش خود کسب مقامات باقیه نماید و خود را به محبوش نزدیک سازد تا بتواند برای سفر بزرگی که در پیش دارد توشه‌ای برگیرد.

حال، برای این که بتواند در این دنیا که نه بدان تعلق دارد و نه هم‌سرخ اوست، حرکت بکند و در جهت صحیح پیش برود و آنچه را که در او به ودیعه گذاشته شده به ظهور و بروز برساند، باید همراه و همدم و، به عبارت دیگر، مرکوبی از جنس این جهان داشته باشد تا از مواهب و منابع این جهان بهره ببرد. این مرکوب، از خاک ساخته شده و البته نهایتاً هم، بعد از ایفای مأموریت خود، به خاک باز خواهد گشت و انسان نیز چون از عوالم روحانی آمده به عالم خود مراجعت خواهد کرد. آن عالم را دیگر "دنیا" نمی‌گوییم چون "دنی و پست" نیست، بلکه متعالی و در خور روح انسان است.



ORIGINAL

جسم انسان در این دنیا ما را همراهی و خدمت می‌کند و البته در مقابل هم خواسته‌هایی دارد که باید در تأمین آن کوشید. در این وجیزه تلاش می‌شود در این رابطه و خواسته‌ها و حقوق جسم سخنی گفته شود.

## اول - زندگی با ارزش است

زندگی این جهان، اگرچه در بعضی آثار مبارکه با عنوان "الحیوة الباطلة" ذکر شده، بسیار ارزشمند و عزیز است. عنوان "حیات باطله" صرفاً در مقام مقایسه با عالم حقیقی روحانی است که جایگاه راستین انسان است. اما همین زندگی دنیوی نیز ارزشمند است. جمال مبارک می‌فرمایند، "جان ... اعزّ اشیاء عالم است." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 129). بنابراین، این موهبت الهی را نمی‌توان قلیل شمرد و باید قدر آن را دانست و در جهت صحیح از آن سود جست. چه که به بیان حق این حیات، اگرچه فنا آن را اخذ نماید و نیستی پذیرد، اگرچه همراه با مشقت و بلیات فراوان است، اما "از جمیع عوالم اعلی و بر کلّ مقدم" (لثالی الحکمة، ج 3، ص 273) و "کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 20)

بنابراین باید در حفظ آن کوشید، قدر آن را دانست، و آن را هدیه و موهبت الهی برای نوع بشر تلقی کرد که برای حصول مقصودی بسیار متعالی در اختیار او گذاشته شده است. در واقع فقط باید فدای محبوب آفاق بشود. این است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "جهد نما تا در حیات، جان عزیز را به فدای ربّ عزیز نمایی و در زندگی به مقام بلند شهادت فائز باشی. هر نفسی الیوم در مشیت و اراده حق جلّ جلاله فانی نمود، یعنی از اراده خود گذشت و بما أراد الله تمسک جست او در زندگی و حیات به شهادت کبری فائز است." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 251)

این جسم، در واقع امانتی در دست انسان است که باید آن را حفظ کرد. جالب است که حضرت بهاءالله خطاب به رهبانها راجع به ظهور همین امانت بیان زیبایی دارند: "تزوجوا ليقوم بعدکم احدٌ مقامکم إنّنا منعمناکم عن الخیانة لا عمّا تظهرُ به الأمانة." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 100 / مضمون: ازدواج کنید تا بعد از شما کسی در جای شما قیام کند. ما شما را از خیانت منع کردیم نه از آنچه که به واسطه آن امانت ظاهر شود.)

در واقع، این امانت به صورت جسم فرزند از پدر و مادر ظاهر می‌شود و روح که عطیة الهی و لطیفه ربّانی است به آن تعلق می‌گیرد. این امانت به آن روح داده می‌شود تا در دنیای فانی از آن سود جوید

و نهایتاً آن را به خاک برگرداند. از همان ابتدا ارتباطی بین جسم و روح برقرار می‌شود و آن عبارت از دعایی است که در گوش راست جسم خوانده می‌شود که از قلم جمال مبارک عزّ نزل یافته است: "قَدْ جِئْتُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ ظَهَرْتُ لَذِكْرِهِ وَ خُلِقْتُ لِحِدْمَتِهِ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ." (امر و خلق، ج 4، ص 73-74) جالب اینجا است که این موضوع در اسلام و دیانت بابی نیز وجود دارد. حضرت رسول اکرم فرموده‌اند، "مَنْ وُلِدَ فليؤذَنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلِيُقِمَ فِي أُذُنِهِ الْيُسْرَى. فَإِنَّهَا عَصَمَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ." (امر و خلق، ج 4، ص 74، پاورقی به نقل از شرح اللمعة الدمشقية)

حضرت اعلی نیز نماز مولود دارند که باید پنج تکبیر گفته شود. بعد از تکبیر اول نوزده مرتبه "أَنَا كُلُّ لَهِ مُؤْمِنُونَ" و بعد از تکبیر دوم نوزده مرتبه "أَنَا كُلُّ لَهِ مَوْقِنُونَ" و بعد از تکبیر سوم نوزده مرتبه "أَنَا كُلُّ لَهِ مَحْيُونَ" و بعد از تکبیر چهارم "أَنَا كُلُّ لَهِ مَمَيْتُونَ" و بعد از تکبیر پنجم نوزده مرتبه "أَنَا كُلُّ لَهِ رَاضِيُونَ" خوانده شود. (امر و خلق، ج 4، ص 73)

## دوم - حقوق جسم

هر خادمی نسبت به مخدوم خود حقی دارد که انصاف و عدالت حکم می‌کند این حق ادا شود. جسم انسان در کمال وفاداری از بدایت سکونت ما در این دنیای خاکی تا نهایت آن، ما را همراهی می‌کند و البته در این دوران، و حتی بعد از آن هم حق و حقوقی دارد که باید رعایت شود.

به حضرت رسول اکرم کلامی وافی و کافی نسبت داده‌اند که در بیان حقوق جسم به اهل عالم است. اما گویا اصل قضیه مهر تأییدی است که طلعت محمدی بر کلام سلمان فارسی گذاشته‌اند. داستان را بخاری اینگونه تعریف می‌کند:

قال أبو جحيفة: آخى النبي بين سلمان و أبي الدرداء، فزار سلمان أبا الدرداء فرأى أم الدرداء متبدلة، فقال: ما شأنك؟ قالت: أخوك أبو الدرداء ليس له حاجة في الدنيا، فجاء أبو الدرداء فصنع له طعاما، فقال له: كُلْ فَإِنِّي صائم، قال: ما أنا بأكلٍ حتى تأكل؛ فأكل، فلما كان الليل ذهب أبو الدرداء يقوم فقال له: نم، فنام، ثم ذهب يقوم فقال له: نم. فلما كان من آخر الليل قال سلمان: قم الآن، فصليا جميعاً فقال له سلمان: إن لربك عليك حقاً، وإن لنفسك عليك حقاً، ولأهلك عليك حقاً، فأعط كل ذي حق حقه، فأثنى النبي فذكر ذلك له فقال النبي صدق سلمان، رواه البخاري. (أخرجه البخاري، كتاب الصوم، باب من أقسم على أخيه ليفطر في التطوع ولم ير عليه قضاء إذا كان أوفق له (3/ 38)، رقم 1868)

مضمون کلام این است که ابوحنیفه گفت که حضرت رسول بین سلمان و ابی‌الدرداء عقد اخوت منعقد ساخته بود. پس روزی سلمان به دیدن ابی‌الدرداء رفت و مادرش را دید که لباس کهنه در بر داشت و بدون هرگونه آراستگی بود. پس گفت، "تو را چه می‌شود؟" مادر ابوالدرداء گفت، "برادرت ابودرداء هیچ نیازی در دنیا ندارد." همان موقع ابودرداء آمد. غذایی برایش آماده شد. پس به سلمان گفت، "بخور؛ من روزه هستم." سلمان گفت، "تا تو نخوری من نمی‌خورم. پس خورد." وقتی شب در رسید، ابودرداء رفت که شب‌زنده‌داری کند. سلمان به او گفت بخواب؛ پس خوابید. دیگر بار بلند شد شب‌زنده‌داری کند. چون سحر در رسید سلمان به او گفت حالا برخیز تا همه با هم نماز بخوانیم و سپس به او گفت، "پروردگارت بر تو حقی دارد، نفس [جسم] تو بر تو حقی دارد؛ خانواده‌ات بر تو حقی دارند؛ حق هر کسی را به صاحب حق عطا کن." حضرت رسول تشریف آوردند. مطلب خدمت ایشان عرض شد. طلعت محمدی فرمودند حق با سلمان است.

این حق و حقوق جسم بر انسان در جمیع ادیان مطرح بوده است. در امر بهائی در موارد عدیده ذکر شده است. به بعضی موارد ذیلاً توجه می‌شود.

### سوم - نهی از ریاضت

یکی از مواردی که به جسم لطمه می‌زند و در امر مبارک نهی اکید شده ریاضت کشیدن و تحمیل محرومیت به جسم است. خداوند به صرف رحمت و حکمت خود بسیاری از مواد موجود در طبیعت را برای انسان حلال دانسته و ازدواج را توصیه کرده است. اما، بعضی از نفوس در آئین مسیحی و بودایی و هندو به ریاضت و عزلت از جامعه و محروم کردن خویش از آنچه خداوند لازم دانسته روی آورده‌اند و آن را نوعی منقبت یا کرامت می‌دانند یا که شاید با خوار کردن جسم قصد دارند روح را علو و سمو بخشند. این نزد خداوند پسندیده نیست.

جمال قدم در کتاب اقدس می‌فرمایند، "كَمْ مِنْ عَبْدٍ اَعْتَزَلَ فِي جَزَائِرِ الْهِنْدِ وَ مَنَعَ نَفْسَهُ مَا اَحَلَّهُ اللهُ لَهُ وَ حَمَلَ الرِّيَاضَاتِ وَ الْمَشَقَّاتِ وَ لَمْ يُذَكِّرْ عِنْدَ اللهِ مُنْزِلَ الْآيَاتِ." (بند 36 / مضمون: چه بسیار بندگانی که در جزائر هند عزلت گرفته و خود را از آنچه خداوند برایشان حلال کرده ممنوع ساخته‌اند و به تحمل ریاضت و مشقت مشغولند و نزد خداوندی که نازل کننده آیات است ابداً مقبول و مذکور نبوده و نیست.)

در لوح بشارات راجع به حضرات رهبه می‌فرمایند، "اعمال حضرات رهبه و خوری‌های ملت حضرت روح علیه سلام‌الله و بهاؤه عندالله مذکور. ولكن اليوم باید از انزوا قصد فضا نمایند و بما ینفعهم و ینتفع به العباد مشغول گردند؛ و کلّ را اذن تزویج عنایت فرمودیم لیظهر منهم من یدکر الله ربّ ما یرئ و ما لایرئ و ربّ الكرسي الرّفع." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 119)

و در لوح خطاب به ناپلئون سوم، به حضرات رهبان‌ها می‌فرمایند، "یا ملأ الرهبان لاتعتكفوا فی الكأس و المعابد. أن أخرجوا بإذنی ثمّ اشتغلوا بما تنتفع به أنفسكم و أنفس العباد... من جاور البیت إنه كالمیت. ینبغی للإنسان أن یظهر منه ما ینتفع به الأكوان و الذی لیس له ثمّ ینبغی للنار... تزوجوا لیتقوم بعدك أحد مقامكم إننا منعناكم عن الخیانة لا عمّا تظهر به الأمانة..." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 100 / مضمون: ای گروه راهب‌ها، در کنیسه‌ها و معبدها عزلت نگرینید. به اجازه من خارج شوید و به کاری مشغول شوید که خودتان و دیگر بندگان از آن منتفع شوند... کسی که در بیت ساکن شود مانند مرده است. از برای انسان شایسته چنان است که از او چیزی ظاهر شود که اهل عالم از آن سود ببرند و کسی که ثمری نداشته باشد لایق آتش است... ازدواج کنید تا بعد از شما کسی در جای شما قیام کند. ما شما را از خیانت منع کردیم نه از آنچه که به واسطه آن امانت ظاهر شود.)

بنابراین، در انزوا قرار دادن جسم و او را معاشرت‌ها محروم کردن، منع کردن او از آنچه که حلال است، و وارد ساختن انواع مشقّات بر او، خلاف انصاف و منافی حقوقی است که او بر روح دارد. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند:

"... کاش به دارالسلام می‌رفتند در تکیه قادریه ملاحظه می‌نمودند و متنبّه می‌شدند. ای علی جمعی در آن محلّ موجود و مجتمع و نفسی‌الحق که مشاهده شد نفسی از آن نفوس زیاده از ربع ساعات مقعد خود را به حجر و مدر و جدار می‌زند که بیم هلاک بود و بعد منصعقاً بر ارض می‌افتاد و مقدار دو ساعت ابداً شعور نداشت و این امور را از کرامات می‌شمردند. انّ الله برئ منهم و نحن برآء إنّ ربک لهو العلیم الخبیر... جمعی در جزایر بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده‌اند و با وحوش انس گرفته‌اند و لیالی و ایام به ریاضات شاقّه مشغول‌اند و به اذکار ناطق. معذک احدی از آن نفوس عندالله مذکور نه مع آن که خود را از اقطاب و ادبا و اوتاد و افراد ارض می‌شمردند." (امر و خلق، ج 3، ص 4-443)

اینگونه امور عندالله مقبول نیست و جز آن که جسم انسان ذلیل و خوار شود نتیجه دیگری ندارد. حضرت بهاءالله اینگونه نفوس را منع کرده توصیه می‌فرمایند، "لا تحرموا انفسکم عما خلق لکم." (ورق دهم از کلمات فردوسیة)

#### چهارم - اهمیت سلامت

سلامت جسمانی از اهمّ امور در این امر مبارک است. زیرا همانطور که ذکر شد جسم مرکب روح است و اگر سالم نباشد نمی‌تواند روح را به مقصد غایی در این دنیای فانی برساند. جمال قدم علم طب را بسیار قدر نهاده‌اند. در لوحی از قلم اعلی درباره حکمت نازل، "برخی برآند که این حکمت علم طب است و هر نفسی به آن فائز شد به خیر کثیر فائز است. چه که این متعلق به انسان است و علم ابدان و این علم اشرف از سائر علوم است. چنانچه از قبل لسان حکمت به این کلمه علیا نطق نموده «العلم اهلان علم الأبدان و علم الأدیان.» علم ابدان را در کلمه مبارکه مقدم داشته و فی الحقیقه مقدم است. چه که ظهور حق و احکام الهی جمیع از برای تربیت انسان و ترقی او و حفظ اهل عالم و امثال آن بوده و خواهد بود. لذا آنچه سبب و علت حفظ و صحت و سلامتی وجود انسان است مقدم بوده و خواهد بود و این فقره واضح و مشهود است." (اقتدارات، ص 280)

حضرت عبداله‌بهاء نیز بعد از نقل حدیث نبوی فوق می‌فرمایند، "عبادت و فرایض عبودیت حصولش منوط به صحت و عافیت ابدان است. اگر جسم نحیل و بدن علیل و اعضاء سست و پرفتور و مزاج مختل و پرقصور باشد، توانایی عبادت نماند و فرائض عبودیت به جای نیاید. بلکه مدارک مختل شود و مشاعر معطل گردد و حصول صحت و عافیت روحانی و ظهور سلامت و راحت وجدانی منوط و مشروط به اعتدال مزاج عنصری است. یعنی موقوف علم آن است." (امر و خلق، ج 3، ص 479 / مائده آسمانی، ج 5، ص 24 / نحیل: لاغر و ضعیف / مدارک: حواس خمسہ)

بنابراین، باید مرکوب را سالم نگه داشت و آن را تیمار نمود و قوای او را حفظ کرد تا بتواند روح را همراهی کند و الا از حرکت باز ماند و درمانده شود. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: "همواره باید توصیه حضرت بهاءالله را مد نظر داشته باشید که از صحت و تندرستی خود باید نهایت مراقبت به عمل آوریم؛ یقیناً نه از آن جهت که صحت فی نفسه هدف باشد، بلکه وسیله‌ای ضروری برای خدمت به امر الهی است. هیکل مبارک مؤکداً به ما امر می‌فرمایند که موقع ابتلا به بیماری باید به حاذق‌ترین اطباء مراجعه کنیم." (ترجمه - مکتوب 17 ژوئیه 1937 از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احباء / انوار هدایت، شماره 991)

مواردی که در صحت و سلامت انسان تأثیر دارد در برخی از آثار مبارکه ذکر شده است:

1- سرور و شادمانی. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "تو باید همیشه مسرور باشی و با اهل انبساط و سرور محشور و به اخلاق رحمانی متخلق. زیرا سرور مدخلیت در حفظ صحت دارد و از کدورت تولد امراض می‌شود. آنچه مایه سرور دائمی است روحانیت است و اخلاق رحمانی که حزنی در پی ندارد." (پیام آسمانی، ج 1، ص 96)

2- نهی از شرب دخان. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اما منهیات دیگر که ضرر فوری ندارد ولی تأثیرات مضره به تدریج حاصل گردد. آن منهیات نیز عندالله مکروه و مذموم و مدحور ولی حرمت قطعی منصوص نه بلکه تنزیه و تقدیس و طهارت و پاکی و حفظ صحت و آزادگی مقتضی آن. از آن جمله شرب دخان است که کثیف است و بدبو و کریه است و مذموم و به تدریج مضرتش مسلم عمومی. جمیع اطباء حاذقه حکم نموده‌اند و تجربه نیز گردیده که جزئی از اجزاء مرگبه دخان سم قاتل است و شارب معرض علل و امراض متنوع. این است که در شربش کراهت تنزیهی به تصریح وارد." (منتخباتی از مکاتیب، ج 1، ص 144)

3- لزوم ترک دخان و مسکرات و تریاک. البته مضرات تریاک و مسکرات به تجربه ثابت شده و از لحاظ طبی نیز به اثبات رسیده است. بیان حضرت عبدالبهاء در این خصوص چنین است: "ای یاران الهی، ترک دخان و خمر و افیون به تجربه رسیده که چگونه سبب صحت و قوت و وسعت ادراک و شدت ذکاء و قوت اجسام است... پس همتی نمائید تا تنزیه و تقدیس کبری که نهایت آرزوی عبدالبهاست در میان اهل بهاء جلوه نماید و حزب‌الله در جمیع شئون و کمالات فائق بر سائر نوع انسان گردند و در ظاهر و باطن ممتاز از دیگران و در طهارت و نظافت و لطافت و حفظ صحت سرخیل عاقلان." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 29-330)

4- میل کردن طعام لطیف. جمال قدم می‌فرمایند، "الیوم احبای الهی باید به هیچ وجه بر خود سخت نگیرند. در صورت امکان به اغذیه لطیفه متنعم شوند و در کل احوال به حد اعتدال حرکت نمایند و اگر غذا واحد باشد احب است عندالله ولیکن جهد نموده که آن واحد از اغذیه لطیفه باشد علی قدر وسع." (کتاب بدیع، طبع آلمان، ص 155)

5- عمل به موجب توصیه اطباء. حکم‌الله آن که مریض به تجویز اطباء باید عمل نماید. ولیکن حکیم باید حاذق باشد در این صورت آنچه امر کند باید به آن عمل شود. چه که حفظ انسان لدی الله از هر امری اعظم تر است. حق جل جلاله علم ابدان را مقدم داشته. چه که در وجود و سلامتی آن اجرای

احکام بر او لازم و واجب در این صورت سلامتی مقدم بوده و خواهد بود." (امر و خلق، ج 3، ص 10)

6- اجتناب از حسد. حضرت علی بن ابیطالب می فرماید، "العجب لغفلة الحساد عن سلامة الأجساد." ابن ابی‌الحدید بعد از نقل این بیان حضرت علی گوید، "الحسد مؤثرٌ فی سلامة اجسادهم و مقتضی سقمهم و هذا ایضاً واضح." (نهج البلاغه، شرح ابی‌الحدید، ج 19، ص 49 / مضمون: حضرت علی می فرماید، عجیب است که حسودان از سلامت جسم و جسدشان غافلند. ابن ابی‌الحدید گوید، حسد در سلامت جسد و ایجاد مرض در آن مؤثر است.) حضرت بهاء‌الله می فرماید، "الحسد يأكلُ الجسد." (لوح طبّ، مجموعه الواح مبارکه، ص 224)

7- اجتناب از خشم. خشم و عصبانیت بر اعصاب فشار سنگین وارد کرده بر احشاء درون انسان لطمه شدید می زند. جمال قدم در لوح طبّ می فرماید، "الغیظ یحرق الكبده." (همان / در ادامه این دو بیان می فرماید، "اجتنبوا منهما کما تجتنبون من الأسد." (یعنی از این دو بگریزید همانطور که از شیر درنده فرار می کنید.)

8- خودداری از ارتکاب عصیان و عدول از اعتدال. این نکته مورد تأکید حضرت عبداله‌بهاء قرار گرفته است. هیکل مبارک می فرماید، "فی الواقع عصیان را مدخلی عظیم در امراض جسمانیّه محقق است. اگر چنانچه بشر از اوساخ عصیان و طغیان بری بود و بر میزان طبیعی خلقی بدون اتباع شهوات سلوک و حرکت می نمود، البته امراض به این شدت تنوع نمی یافت و استیلا نمی نمود. زیرا بشر منہمک در شهوات شد و اکتفا به اطعمه بسیطه نکرد، طعام‌های مرگب و متنوع و متباین ترتیب داد و منہمک در آن و در رذائل و خطایا شد و از اعتدال طبیعی منحرف گشت، لهذا امراض شدیدۀ متنوعۀ گوناگون حادث گردید." (مکاتیب عبداله‌بهاء، ج 2، ص 97)

### پنجم - طهارت جسم

از جمله مواردی که در ادیان اسلام، بابی و بهائی بسیار تأکید شده نظافت و طهارت جسم است. جسم به این طهارت نیاز دارد و نباید آن را از او دریغ داشت. در حقیقت پس از حصول طهارت، جسم احساس مسرت و آسایش می کند. از لحاظ تندرستی لازم است که طهارت جسم حفظ شود. حضرت ربّ اعلی می فرماید، "خداوند دوست می دارد مطهرین را و هیچ شأن در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت ... و خداوند در بیان دوست نمی دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست می دارد که کلّ با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال



باشند که نفوس ایشان از خود ایشان گره نداشته باشد چگونه و دیگری." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 54)

در آثار جمال مبارک نیز تصریح شده است، "تمسکوا بحبل اللطافة علی شأن لایری من ثیابکم آثار الأوساخ هذا ما حکم به من کان أطف من کل لطیف. و الذی له عذر لا بأس علیه انه هو الغفور الرحیم." (کتاب اقدس، بند 74 / مضمون: به حبل لطافت متمسک باشید به نحوی که از لباس شما آثار کثافات دیده نشود. کسی که از همه لطیف تر است این حکم را کرده است. و کسی که برای او عذری باشد اشکالی ندارد. خداوند بخشنده است.)

در کلام دیگر می فرمایند، "تمسکوا باللطافة فی کل الاحوال لئلا تقع العیون علی ما تکرهه أنفسکم و أهل الفردوس و الذی تجاوز عنها یحبط عمله فی الحین و إن کان له عذر یعفو الله عنه انه هو العزیز الکریم." (کتاب اقدس، بند 46 / مضمون: همواره به لطافت متمسک باشید که مبادا چشم‌ها ببیند آنچه را که خودتان و اهل فردوس از آن کراهت دارد و کسی که از این حد تجاوز نماید اعمالش فوراً باطل گردد و اگر عذری موجه داشته باشد خداوند می بخشد او را. او عزیز و کریم است.)

حضرت عبدالبهاء ارتباطی بین نظافت جسمانی و اعتلاء روحانی برقرار می کنند و به این ترتیب تأکید دارند که این مرکوب را باید طاهر و پاکیزه نگاه داشت تا راکب از آن تأثیر نیکو پذیرد. هیکل مبارک می فرمایند، "نظافت ظاهره هرچند امری است جسمانی و لکن تأثیر شدید در روحانیات دارد. در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و لطافت سبب علویت عالم انسانی و ترقی حقائق امکانی است. حتی در عالم جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیت است. مراد این است که پاکی و طهارت جسمانی نیز تأثیر در ارواح انسانی کند. ملاحظه کنید که پاکی چقدر مقبول درگاه کبریا و منصوص کتب مقدسه انبیاء است. زیرا کتب مقدسه منع از تناول هر شیء کثیف و هر چیز ناپاک می فرماید." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 325)

### ششم - روزه نذری

بعضی نفوس روزه نذری می گیرند و به این وسیله جسم را تحت فشار قرار می دهند تا هدفی حصول پذیرد. اما فایده‌ای بر آن متصور نیست. چه که نذر باید سبب منفعت رساندن به نفوس باشد نه محروم کردن خویشتن از نعمت‌های الهی. جناب فاضل مازندرانی مرقوم داشته‌اند، "در روایت است که ابن عمر روزه دو روزه می گرفت و تمام شب را به روزه و مناجات می گذرانید. پیغمبر او را نهی نمود." (امر و خلق، ج 3، ص 44-443، پاورقی)

از حضرت بهاءالله در این خصوص سؤال شده است. جواب هیکل مبارک راهگشا است. در رساله سؤال و جواب (شماره 71) چنین مذکور: در غیر شهر علاء اگر نفسی خواسته باشد صائم شود جایز است یا نه و اگر نذر و عهد کرده باشد که صائم شود مجری و مُضی است یا نه؟ جواب: "حکم صوم از همان قرار است که نازل شده ولیکن اگر نفسی عهد نماید که لله صائم شود به جهت قضاء حاجات و دون آن بآسی نبوده و نیست. ولیکن حقّ جلّ جلاله دوست داشته که عهد و نذر در اموری که منفعت آن به عبادالله می‌رسد واقع شود."

## هفتم - خواب

محروم کردن جسم از خواب کافی، فشاری است که بیهوده بر آن وارد می‌شود و کارایی لازم را از آن می‌گیرد. در واقع در عالم هیچ لذتی بیشتر از خواب نیست. باید قدر این نعمت الهی را دانست. حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی می‌فرماید:

"میانۀ جمیع این نعمای جسمانی از همه لذیذتر خواب است. روح انسانی یک قدر آزاد می‌شود چنان که حوادث جسمانی منقطع می‌شود. روح انسانی قدری آزاد می‌شود یعنی در صورتی که قلوب طیب و طاهر باشد و الا اگر قلب طیب و طاهر نباشد در عالم خواب انسان خیلی متوحّش می‌شود و اشیاء هولناکی به نظرش می‌آید. این از آن سبب است که قلب طیب و طاهر نیست و الا اگر قلب طیب و طاهر باشد خواب از برای انسان آزادی است." (امر و خلق، ج 1، ص 325)

البته این خواب از آن جهت است که جسم به خواب می‌رود و روح آزاد می‌شود. اما، خود جسم نیز نیاز به استراحت و خواب دارد. در بدایع الآثار آمده است: "صبح در وقتی که چای میل فرمودند خیلی هیکل اقدس خسته بودند و می‌فرمودند دیشب من ابداً شام میل نکردم و شب هیچ نخوابیدم. تا نزدیک صبح چیز می‌نوشتم. پیش از صبح خوابیدم. قدری به خواب رفتم. این خواب صبح با حال خستگی بسیار لذت داشت. قدری راحت شدم. واقعاً خواب خیلی سبب آسودگی جسم است. انسان را راحت می‌کند. خوابی که مانند موت است و بی‌خبری از عالم است، سبب آسایش تن و حفظ صحت جسمانی است. ملاحظه نمایید حیاتی که سبب آسایش آن چنین خواب و بی‌خبری است چه اهمیتی دارد. باز خواب بهتر از خوراک است. خیلی راحت تر است. زیرا غذا انسان را سنگین می‌کند، افسرده می‌نماید." (بدایع الآثار، ج 2، ص 148)

در اینجا نکته‌ای را باید توجه داشت. انسان برای کسب رضای الهی خلق شده و یکی از طرق تقرب به خداوند و کسب رضای او خدمت به خلق او و امر او است. برای این کار نیاز به جسم خویش دارد

والّا از عهده بر نخواهد آمد. لذا، جسم باید از استراحت کافی برخوردار باشد تا بتواند از عهده این کار بر آید. بدین لحاظ حضرت ولی امرالله می‌فرمایند:

"بسیار معدودند افرادی که قادرند بدون هشت ساعت خواب و استراحت از عهده گذران زندگی برآیند. اگر شما از این قبیل نفوس نیستید، باید با خواب و استراحت کافی سلامت خود را حفظ کنید. حضرت ولی امرالله بنفسه‌المقدس متوجه هستند که اگر سعی نکنند که روزانه حداقل هفت یا هشت ساعت استراحت نمایند، قابلیت فعالیت ایشان لطمه خواهد دید. (ترجمه - مکتوب 15 سپتامبر 1952 از طرف حضرت ولی امرالله به دو تن از احباء / انوار هدایت، شماره 990)

### هشتم - نهی از انتحار

ملهوس‌ترین و معروف‌ترین مورد در این خصوص حفظ جان و خودداری از مبادرت به خودکشی است. لفظ کشتن در این واژه کاملاً مشخص است و گویای قتل نفس که اکیداً نهی شده است. چه که به بیان حضرت بهاءالله وجود و هیكل انسان بنایی است که خداوند ساخته و لابد هدفی از ایجاد آن داشته است. و لذا، مبادرت به محو و نابودی آن، به هر دلیلی که باشد، گویای مخالفت با نقشه الهی است. زیرا به بیان جمال قدم، "کلّ به حفظ نفس خود مأمورند که شاید خدمتی از نفوس در امر حق ظاهر شود." (امر و خلق، ج 3، ص 13) و این فی نفسه گویای آن است که خداوند هر نفسی را برای هدفی خلق کرده و جمیع مأمورند که خود را برای ایفای نقش خویش در عالم انسانی محفوظ و محروس نگه دارند.

جمال قدم در مورد تعرض به دیگران می‌فرمایند، "أَتَقْتُلُونَ مَنْ أَحْيَاهُ اللَّهُ بِرُوحٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّ هَذَا خَطَاءٌ قَدْ كَانَ لَدَى الْعَرْشِ كَبِيرًا. اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْرَبُوا مَا بَنَاهُ اللَّهُ بِأَيْدِي الظُّلْمِ وَالطَّغْيَانِ ثُمَّ اتَّخَذُوا إِلَى الْحَقِّ سَبِيلًا." (اقدس بند 73 / مضمون: آیا کسی را که خداوند به روحی از سوی خود حیات بخشیده می‌کشید. این خطایی بزرگ است؟ بترسید از خدا و آنچه را که خداوند بنا کرده به دست ستم و سرکشی تخریب نکنید؛ سپس به سوی حق راهی در پیش گیرید.)

حال، این کشتن به خود شخص نیز راجع است. چه بنای وجود خود او نیز به دست حق صورت گرفته است. آیا می‌توان بنایی را که خداوند ساخته است تخریب نمود؟ لا والله.

اما در طول تاریخ امر مبارک مواردی از خودکشی مشاهده می‌شود. لکن قبل از آن باید به نکته مهمی اشاره داشت و آن این است که آیا قربانی کردن جان در راه دوست خودکشی محسوب می‌شود

یا خیر. جمال قدم در این مورد بالصراحه بیاناتی مطرح کرده‌اند که روشن کننده این قضیه است. تا قبل از شهادت جناب بدیع و جناب ملا علی جان ماهفروز کی تقیه ممنوع بود و هر نفسی که به علت ایمان به امر مبارک گرفتار می‌شد، اقرار به ایمان کرده جان در راه جانان تقدیم می‌نمود. درباره جناب ملا علی سبزواری می‌فرمایند، "از قرار مذکور عارف ربّانی، ملا علی سبزواری ... رحیق مختوم به قسمی اخذش نمود که از خود و عالمیان گذشت و جان را که اعزّ اشیاء عالم است در سبیل دوست فدا نمود." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 129)

اما بعد از شهادت آن دو نفس نفیس، جمال مبارک دستور تقیه دادند، زیرا می‌فرمایند، "این که به حکمت و حفظ امر شده و می‌شود مقصود این است که ذاکرین در ارض بمانند تا به ذکر ربّ العالمین مشغول شوند. لذا بر کلّ حفظ نفس خود و اخوان لأمرالله واجب و لازم است." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 226)

راجع به امر به تقیه از جمال قدم سؤال شد. در جواب، در لوحی به امضاء خادم‌الله، فرمودند، "این که از قبل مرقوم داشتید که الواح رسیده و امر تقیه در آن نازل؛ هذا حقّ بعد از شهادت حضرت بدیع علیه بهاءالله الأبهی الذی ظهر و أشرق من افق الإقتدار و بعد از شهادت حضرت علی من ارض میم علیه من کلّ بهاء ابهه امر به عدم اقرار صادر... غفلت غافلین به مقامی رسیده که قلم به کلمه یکی از حروفات قبل تکلم نموده، التّقیة دینی الی آخرها و مقصود حفظ نفوس مقدّسه بوده. ملاحظه فرمایید چه مقدار از نفوس که من غیر ستر و حجاب و تقیه جان انفاق نمودند. امر به حکمت شد." (امر و خلق، ج 3، ص 118)

بنابراین، امر به تقیه صادر شد که بعدها به حکمت تعدیل یافت. چه که حضرت ولی امرالله صریحاً می‌فرمایند، "حکمت و تقیه در گذشته ایام کافل صون و حفاظت و حمایت مظلومان آن سامان بوده و یگانه وسیله حفظ و حراست آئین حضرت یزدان. ولی در این ایام چون اعدای امر الهی و دشمنان آئین آسمانی برقع ستر و خفا را از وجه حقایق امریه برانداخته‌اند و معتقدات اساسیه اهل بهاء را کاملاً مکشوف و مشتهر ساخته‌اند و به اثبات استقلال شرع حضرت بهاءالله پرداخته‌اند و به این سبب نبأ عظیم را در اقطار و اکفاف عالم معروف و مشهور نموده‌اند، تقیه و کتمان عقیده علت توهین و تحقیر است و در انظار اهل فراست بی‌مورد و مضر." (توقیعات مبارکه، 1927-1939، ص 155-156)

بدین لحاظ حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرمایند، "سبحانه سبحانه از او می‌طلبیم عباد خود را مؤید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدّس و استقامت بر آن: عبراتی که از خشیه‌الله نازل شود و

قطرات دمی که در سبیلش بر خاک ریزد. این دو امر لازال لدی العرش مقبول بوده و هست و چون ثانی نمی شد، ثالثی بر مقامش نشست و آن انفاق عمر است در سبیل شناسائی او. بشناسد و بشناساند." (پیک راستان، ص 138 / مائده آسمانی، ج 4، ص 124)

حال، آیا باید شهادت را پذیرفت یا نباید پذیرفت؟ آیا باید به جبل تقیه و حکمت متوسل شده از آن روی برگرداند یا از آن استقبال نمود؟ جمال قدم ما را هدایت می فرمایند، "احبای حق نباید مضطرب و خائف باشند. بلکه باید شهادت را در سبیل دوست فوز عظیم شمرند اگر واقع شود. نه آن که خود را در مهالک اندازند. چه که در این ظهور کلّ به حکمت مأمورند." (اقتدارات، ص 179)

جناب دکتر داودی در این باره به زیبایی می گویند، "حق این است که شهدا مرگ را آرزو می کنند. زیرا که زندگی جاویدان را در آن سوی مرگ در انتظار خود می بینند. بدن را دشمن می دارند، زیرا که زندگی را جوار لایزال می شمارند. زندگی در این جهان را به منزله زندانی برای روان می دانند. ولیکن با این همه روا نمی دارند که به دست خود رشته حیات بگسلند و به پای خود از زندان تن به در آیند و به قصد خود در معرض هلاک واقع شوند... به تعبیر افلاطون، آن که خود را به اراده از بند تن می رهاند مانند سربازی است که پیش از دریافت دستور از سالار سپاه سنگر خود را رها کند، یا چون بنده ای است که بر خلاف حکم سرور خویش از محلّ خدمت به در آید. اگرچه مقصود هر دو این باشد که دیده به دیدار سالار خویش روشن سازند. تن را باید نگاه داشت اگرچه حاجب روان است. زندگی در این جهان را نباید خوار پنداشت اگرچه مانع دیدار جانان است. منتهی نیروی تن را برای گام زدن در وادی محبت باید خواست؛ زندگی در این جهان را سرمایه سودای ارادت باید ساخت. این است که قصد جان خود نمی کنند. تن را در این جهان تا آنجا که می توانند از زیان برکنار می دارند. با دشواری و گرفتاری در می آویزند، به کوشش و جنبش برمی خیزند، به تلاش معاش تن در می دهند، از جهد و عمل دست نمی شویند. ولیکن از مرگی که به حکم تقدیر یا به ضرب شمشیر فرا رسد و سعی مشروع و معقول آنان برای اجتناب از آن سودمند نیفتد پروا ندارند. بلکه چنین مرگی را بشارت زیارت می شمارند؛ در برابر قاتل خوار و زار و حقیر و ذلیل نمی شوند؛ دیده بدان سوی مرگ می دوزند و خوش و خرم و خندان گردن به شمشیر می سپارند... آنان که چنین می کنند شهادت به بقای نفس انسان می دهند؛ اثبات وجود در جهان برین می کنند..." (انسان در آئین بهائی، ص 176-177)

به برخی از احبائی که به دلایلی تحمل نداشتند اهانت به جمال مبارک را ببینند یا فراق از آن حضرت را تحمل کنند و لذا تنها راه را خود کشتی یافتند به اختصار اشاره می شود:

جناب نبیل زرنندی، که آنقدر مشهورند که نیازی به توضیح دربارهٔ ایشان نیست، بعد از صعود حضرت بهاءالله دست به انتحار زد. حضرت عبداله‌بهاء دربارهٔ ایشان فرمودند، "این شخص محترم عالم و دانا بود و فصیح و بلیغ و ناطق و گویا... از عنفوان جوانی تا سن ناتوانی بر عبودیت و خدمت حضرت رحمن گذراند. تحمل مشقات کرده و متاعب و زحمات دیده و از فم مطهر بدایع کلمات شنیده و تجلی ملکوت انوار دیده و به نهایت آمال رسید و عاقبت در فراق نیر آفاق طاقتش طاق شد، به دریا زد و غریق بحر فدا شد و به رفیق اعلی رسید." (تذکره الوفا، ص 62-63)

جناب سید اسمعیل زواره‌ای، که در بغداد به زندگی خویش خاتمه داد، داستان جذابی دارد که در کتب مختلفه نقل شده است. روزی حضرت بهاءالله در منزل آقا محمدرضای عریض میهمان بودند و در مقابل ایشان ظروف میوه و شیرینی قرار داشت. سید اسمعیل نیز در محضر مبارک بود. هنگامی که حضرت بهاءالله به دست مبارک به سید شیرینی عنایت فرمودند او استدعای غذای روحانی نمود و هیکل مبارک فرمودند، "عطا شد." از آن پس قلب سید اسمعیل با آتش عشق جمال مبارک شعله‌ور شد. شبی جمال مبارک در بیرون بیت مبارک شمع‌ی خواستند تا نامه‌ای را بخوانند. سید اسمعیل می‌گوید که به نظر خطور کرد که آیا ممکن است آن وجه و منظری که همه انبیاء و رسل در آرزوی دیدارش بودند در صورت انسانی ظاهر و هویدا گردد. به محض خطور این فکر جمال مبارک به او فرمودند، "آقا سید اسمعیل نگاه کن." به صورت مبارک نگاه کرد و درست مثل این بود که هزاران دریای نامتناهی در وجه مبارک موج میزد. پس از آن از خود بیخود شد. هر بامداد با عمامهٔ خود جلوی بیت مبارک را می‌روفت و خاک و غبار را جمع کرده در شط می‌ریخت. یک روز صبح زود بعد از این کار به دست خود گلوی خویش را بریده و به زندگی خود پایان داد. (بهاءالله و عصر جدید، ص 173-175 با تلخیص) حضرت بهاءالله دربارهٔ ایشان فرموده‌اند، "الذی قَطَعَ حَنْجَرَهُ فِي الْعِرَاقِ اِنَّهُ لِحُبُّ الشَّهَدَا و سُلْطَانِهِمْ و مَا ظَهَرَ مِنْهُ كَانِ حِجَّةَ اللَّهِ عَلَي الْخَلَائِقِ اِجْمَعِينَ." (لوح رئیس، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 211)

جناب نبیل بن نبیل، برادر جناب شیخ کاظم سمندر بود. مردی مخلص، مؤمن که گذارش به استانبول افتاد. این مرد مؤمن چند بار اقدام به انتحار نمود. یک مرتبه در قزوین وقتی بی‌پروا با کسی که دشنام داده بود طرف مذاکره شدند و منجر به ایجاد فساد شد. ایشان را به زندان بردند. احباء پیغام دادند که قدری مراعات حکمت را بنمایند و دست از تبلیغ علنی بردارند زیرا ممکن است مرض تعصب سرایت کند و اعداء بقیه احباء را نیز مبتلا نمایند. بدین جهت بر سر دو راهی قرار گرفتند و پیش خود اندیشیدند، "اگر ملاحظه و مدافعه نمایم شاید عندالله مؤاخذه شوم و اگر ملاحظه نکنم و مرض سرایت

نماید باز هم شاید عندالله مسئول واقع شوم و در نزد اولیا نیز مقبول واقع نشود." لذا تصمیم به انتحار می‌گیرند. با نگهبانان صحبت کرده آنها را تشویق کرده بودند که ایشان را هلاک کنند. کسی حاضر نشده. لذا خودشان شال کمر به گردن انداخته به کمال جدّ و جهد در صدد خفه کردن خود برآمده بودند. ایشان را یافته نجات دادند. (تاریخ سمندر، ص 39-40)

باری، ایشان به استانبول تشریف بردند و در آنجا نیز چند بار به علّت دسیسۀ اعداء و ازلیان اقدام به خودکشی کردند. جمال قدم در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب (ص 80-81) به این موضوع اشاره دارند. در واقع ایشان یک مرتبه خود را به دریا افکند که نجاتش دادند و مرتبه دیگر خواست خود را خفه کند ولی او را خلاص کردند. (محاضرات، ج 1، ص 212) مرتبه سوم را جمال قدم اینگونه بیان کرده‌اند، "مرّة أُخری شبی از شبها در جامعی رفته و خادم آن محلّ ذکر نمود این شخص شب را احیاء داشت و تا صبح به مناجات و دعا و عجز و ابتهال مشغول و بعد ذکرش قطع شد و این عبد توجه نمود مشاهده شد روح را تسلیم نموده و شیشه خالی نزدش دیده شد مُشعر بر این که سمّ خورده." (لوح مبارک خطاب به ابن ذئب، ص 80)

درباره علّت خودکشی ایشان، حضرت بهاءالله به نقل از یادداشتی که از ایشان به جا مانده ذکر کرده‌اند که، "در آخر ورقه ذکر نموده این عبد و اولیاء متحیر مانده‌اند. چه که در یک مقام قلم اعلی کلّ را از فساد و نزاع و جدال منع فرموده و در مقامی هم از قلم اعلی این کلمه علیا نازل اگر نفسی سوء قصدی از احدی در حضور مشاهده نماید باید تعرض نکند و به حق گذارد. این حکم محکم از یک جهت ظاهر و ثابت و از جهت دیگر مشاهده شد مفترین به کلماتی نطق می‌نمایند که قوه بشری از حمل و اصغاء آن عاجز و قاصر است. لذا این عبد این ذنب اعظم را اختیار نمود و از بحر کرم الهی و سماء رحمت ربّانی سائل و آملم که جریرات این عبد را از قلم فضل و عطا محو فرماید... حق شاهد و مقربان درگاه آگاه که این عبد قادر بر اصغاء مقالات مغلین نبوده. لذا این عمل را ارتکاب نمود. لویَعْدَبُنِي إِنَّهُ مُحَمَّدٌ فِي فَعْلِهِ و لَوِ يَغْفِرُ لِي إِنَّهُ مُطَاعٌ فِي أَمْرِهِ." (ص 80-81)

دیگر از این نفوس جناب جعفر تبریزی بود که در ادرنه چون شنید که به امر دولت احباء از ملازمت رکاب حضرت بهاءالله در تبعید به سجن اعظم ممنوع و محرومند، به دست خویش حنجر خود را برید. جمال قدم در لوح رئیس می‌فرمایند، "فدى أحدٌ من الأعباء نفسه لنفسى و قطع حنجره بیده حباً لله. هذا ما لاسمعنا به من القرون الأولین. هذا ما اختصه الله بهذا الظهور اظهاراً لقدرته. انه هو المقتدر القدير." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 211) و در لوح رئیس فارسی می‌فرمایند، "در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبّای الهی به دست خود خود را فدا نمود. نتوانست این مظلوم

را در دست ظالمان مشاهده نماید." (همان، ص 231) حضرت عبدالبهاء درباره او فرموده‌اند، "چون ظالمان دست تطاول گشودند تا جمال مبارک را به سجن اعظم برند، احباء را از معیت معشوق حقیقی ممانعت کردند. مقصودشان آن بود که جمال مبارک را با معدودی از متعلقان به این زندان بیاورند. حاجی مذکور چون خود را ممنوع دید به تیغی حلقوم خویش را ببرید به حالی که خلق به جزع و فزع آمدند و حکومت اجازه سفر کل احباب به معیت مبارک را داد این به برکت حرکت عاشقانه حاجی مذکور شد. بعد، حلقوم جناب حاجی را دوختند و به هیچ وجه گمان التیام نمی‌رفت و او را موقتاً گفتند که باید باشی اگر حلقوم التیام یافت ترا با برادر حرکت می‌دهیم، مطمئن باش و محبوب آفاق نیز چنین امر فرمودند. لهذا حاجی مذکور را در خسته‌خانه [بیمارستان] گذاشتیم و به زندان عکا شتافتیم. بعد از دو ماه جناب حاجی با برادر خود حاجی تقی وارد قلعه عکا شدند و به مسجونین انضمام یافتند." (تذکره الوفا، ص 191-192)

دیگر از این نفوس جناب آقا عبدالغفار اصفهانی بود. او یکی از چهار نفری بود که دولت عثمانی حکم کرد با ازل به قبرس تبعید شوند. در حین انتقال از کشتی به کشتی دیگر خودش را در دریا انداخت. جمال قدم درباره او فرمودند، "بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احباء را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام، یکی از آن چهار نفر که موسوم به عبدالغفار بود را در بحر انداخت و معلوم نیست که حال او چه شد." (همان، ص 232). حضرت عبدالبهاء شرح حال او را در تذکره الوفا بیان فرموده و درباره این عمل او مرقوم داشته‌اند، "عوانان خواستند که او را به قبرس ببرند. جزع و فزع نمود. خواست در سجن عکا همدم باشد. چون عنوان او را به قوه جبریه مانع شدند خود را از فراز کشتی به دریا انداخت. ولی مأمور بی‌حیا ابداً متنبه نگشت. از دریا برون آورد و در کشتی مسجون نمود و به عنف و جبر به قبرس برد. در ماغوسا مسجون بود ولی به هر وسیله بود مجال فرار یافت و به سوی عکا شتافت." (ص 97)

جمال قدم درباره جمیع این نفوس به صرف فضل و رحمت واسعة خویش فرموده‌اند: "أولئك أثرت فيهم كلمة الله و ذاقوا حلاوة الذكر و أخذتهم نفحات الوصال على شأنٍ انقطعوا عنّ على الأرض كلها و أقبلوا إلى الوجه بوجه منير. ولو ظهر منهم ما لا أذن الله لهم ولكن عفا عنهم فضلاً من عنده. انه هو الغفور الرحيم. أخذهم جذب الجبار بحيث أخذ عن كفهم زمام الإختيار إلى أن عرجوا إلى مقام المكاشفة و الحضور بين يدي الله العزيز العليم." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 211-212)

نهم - کلام آخر - حقوق جسم بعد از مرگ



نباید تصور شود که حقّ جسم بر گردن ما فقط تا زمان مرگ و بازگشتش به خاک است. بلکه در این آخرین مرحله نیز باید حقی ادا شود. برای سپاسگزاری از جسم که یک عمر روح را همراهی کرده، باید او را در کمال احترام تا جایگاه ابدیش همراهی کرد. نحوه رفتار با او در روح وی اثر می‌گذارد. در واقع، وقتی روح پرواز می‌کند و می‌رود، ناظر به جسم خویش است و ملاحظه می‌کند که با آن چگونه سلوک می‌شود.

قبل از آن که پیوند روح با جسم قطع شود دعایی را که حضرت بهاء‌الله نازل فرموده‌اند باید در بالین او تلاوت کرد. البته بعد از صعودش تا قبل از دفن جسد نیز می‌توان تلاوت کرد. این دعا بسیار زیبا است و در پایان آن می‌فرمایند، "أشهدُ يا الهی بَأَنَّكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِإِكْرَامِ الضِّيُوفِ وَإِنَّ الَّذِي صَعَدَ إِلَيْكَ قَدْ وَرَدَ عَلَيْكَ إِذْنٌ فَاعْمَلْ بِهِ مَا يَنْبَغِي لِسَمَاءِ فَضْلِكَ وَبِحِرْمِ كَرَمِكَ. إِنِّي، وَعِزَّتِكَ، أَكُونُ مَوْقِفًا بِأَنَّكَ لَا تَمْنَعُ نَفْسَكَ عَمَّا أَمَرْتَ بِهِ عِبَادَكَ وَ لَا تَحْرِمُ مَنْ تَمَسَّكَ بِجِبِلِّ عَطَائِكَ وَ صَعَدَ إِلَى افقِ غَنَائِكَ." (بشارة النور، ص 4 و 10 / مضمون: شهادت می‌دهم ای خدای من که تو مردمان را به تکریم مهمانان امر فرمودی و کسی که به سوی تو صعود کرده به تو وارد شده است. پس با او آنچنان که شایسته آسمانِ فضلت و دریای کرمت است معامله کن. قسم به عزّت تو که یقین دارم خودت را از آنچه که به بندگانت امر فرموده‌ای منع نکنی و کسی را که به ریسمان عطای تو چسبیده و به افق بی‌نیازی تو صعود کرده محروم نفرمایی.)

حضرت عبدالبهاء هدایت می‌فرمایند که، "نفوسی که از این عالم ظلمانی به جهان نورانی شتابند، هرچند مقدّس از شئون عالم جسمانی هستند و تعلقی به این جهان فانی ندارند، با وجود این هیکل انسانی مکرم و محترم است. چه که این جام زمانی لبریز از صهباء بود و این ردا ایّامی در بر آن قامت رعنا. لهذا از هر جهت احترامش لازم." (مجموعه آثار مبارک، شماره 84، ص 534)

حضرت اعلی نیز در این باب توضیحی دارند که باید بدان توجه داشت. در کلام هیکل مبارک عبارت "جسد ذاتی" و عبارت "جسد باطنی" اشاره به روح انسانی است. طلعت اعلی می‌فرمایند، "این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است. از این جهت است که خداوند از جهت آن که عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق او به منتهای حفظ او که آنچه سبب گره او گردد بر او وارد نیاید. زیرا که جسد ذاتی، بر عرش خود، ناظر است بر این جسد. اگر عزّ این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد می‌آید آنچه وارد می‌آید. از این جهت است که امر به اعظام و احترام آن بغایت شده." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 66)

شاید به همین علت باشد که ذکر برای کلّ اهل قبور خوانده می‌شود. این ذکر از قلم اعلی نازل شده است: "یا أهل الفردوس الأعلى علیکم ذکراً لله و ثناؤه و فضله و الطافه و سلامه و صلواته و کلّ ذکر خیر کان فی کتابه المبین. علیکم یا أهل القبور سلام الله مالک الظهور و مکلم الطور طوبی لکم بما فزتم بالإیمان فی ایام ارتعدت فرائص الأدیان. البهاء علیکم و علی اولکم و آخرکم و ظاهرکم و باطنکم." (امر و خلق، ج 4، ص 72)

در صلوة میّت نیز نهایت درجه احترام نسبت به متوفی معمول می‌گردد و آن صلوة زیبا تلاوت می‌شود در حالی که مشایعین در حال قیام هستند. غیر از این موارد دعایی دیگر تحت عنوان "زیارت متصاعدین الی الله از ذکور و اناث" از قلم اعلی عزّ نزول یافته است که در بشارة النور، صفحات 11-12 درج شده است.